



معنای برخی واژه‌ها با قرار گرفتن آنها در جمله و یا با توجه به رابطه‌های معنایی

قابل درک است.

سازمان بهزیاری و از خانواده های نیازمند قابل ذکر است

گروه قیدی، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مقید می کند یا توضیحی
نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می افزاید.

قید می تواند از نظر «توع»، اسم، صفت یا قید باشد.

■ در بیت های نهم و دهم، قیدها را مشخص کنید.

گروه قیدی، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را می‌کنند یا توضیحی

نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و... را به جمله می‌افزاید.

مانند: «امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و...»

توجه: لقب‌ها و عنوان‌ها گاهی هسته گروه اسمی، مضاف‌الیه و یا ... قرار می‌گیرند؛ در

این صورت، شاخص محسوب نمی‌شوند.

مثال: - استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. **شاخص**

- ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. **هسته گروه اسمی**

- کتاب استاد، دربردارنده مطالب مفیدی است. **مضاف الیه**

بی فاصله، در کنار اسم قرار می گیرند.

مانند: «امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و....»

توجه: شاخص ها گاهی هسته گروه اسمی، مضاف الیه و یا ... قرار می گیرند؛ در

این صورت، شاخص محسوب نمی شوند.

مثال: - استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. **شاخص**

- ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. **هسته گروه اسمی**

- کتاب استاد، دربردارنده مطالب مفیدی است. **مضاف الیه**

وجد: سرور، شادمانی و خوشی؛ به وجد آوردن؛

خوشحال کردن

ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر

والی اداره می شود؛ معادل شهرستان امروزی

وجد: سرور، شادمانی و خوشی

ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر

والی اداره می شود؛ معادل شهرستان امروزی

همراه هم قدم، هر یک از دو یا چند نفری که با

هم کاری انجام می دهند.



همپایا: همراه، هم قدم، هر یک از دو یا چند نفری که با

هم کاری انجام می دهند. **همپایی:** همگامی، همراهی

پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان

حکومت پیداد

پایمردی: خواهشگری، میانجیگری، شفاعت

پشت پای: روی پا، سینه پا

پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان

حکومت پیداد

پشت پای: روی پا، سینه پا

X

خدو: آب دهان، بزاق

دستوری: رخصت، اجازه دادن؛ دستوری خواستن:

اجازه خواستن

رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ

ژنده: بزرگ، عظیم؛ ژنده فیل: فیل بزرگ

ژیان: خشمناک، خشمگین

تعاون: یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن

تکفل: عهده دار شدن

تگ: دویدن

تیمار: مواظبت، مراقبت؛ تیمار داشتن: مراقبت کردن

ثقت: اطمینان، خاطر جمعی

جال: دام و تور

حرب: جنگ و نزاع

خدو: آب دهان، بزاق

دستوری: رخصت، اجازه دادن

رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ

ژنده: بزرگ، عظیم

تعاون: یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن

تکفل: عهده دار شدن

تگ: دویدن

تیمار: مواظبت، مراقبت

ثقت: اطمینان، خاطر جمعی

مفتیم: یا ارزش، غنیمت شمرده؛ مفتیم شمردن:

غنیمت شمردن

